

# رضاشاه، دولت استبدادی و نیروهای اجتماعی

مسعود آریایی نیا

دانشجوی دکتری علوم سیاسی

دانشگاه شهید بهشتی



○ دولت و نیروهای اجتماعی در عصر پهلوی اول  
○ فرحان حسام  
○ مرکز اسناد انقلاب اسلامی  
○ ۱۳۸۲، ۲۱۲ صفحه، ۲۵۰۰ نسخه، ۱۳۰۰ تومان

پیدایش بورژوازی می‌دانند. نویسنده تصریح می‌کند که «بستر اجتماعی اصلی دولت استبدادی همان طبقات فئودالی قدیم بودند و با تضعیف این بستر، اساس قدرت استبدادی هم سست شد.»

در فصل دوم از بخش نخست نویسنده به معرفی تبیینهای مختلفی که درباره روابط دولت و نیروهای اجتماعی در ایران صورت پذیرفته، می‌پردازد. وی با طرح این نکته کلی که فرهنگ سیاسی متناسب و منطبق با فرهنگ عمومی است، فرهنگ پادشاهی را نیز مسبوق به وجود مؤلفه‌ها و ارزشهای زاینده این فرهنگ در میان عامه می‌داند. نویسنده در ادامه به طرح نظریات چندتن از صاحب‌نظران ایرانی یعنی دکتر سرب‌القلم (مبانی عشیره‌ای دولت و حکومت در ایران) دکتر طباطبایی (فلسفه سیاسی استبداد و تغلب) دکتر روانسانی (مدخلیت متغیرهای بین‌المللی در شکل‌گیری مناسبات جامعه و دولت) و دکتر کاتوزیان (دولت خودکامه) می‌پردازد. در انتهای این فصل به شکاف آشکار میان مردم و حاکمان در درازنای تاریخ اجتماعی - سیاسی ایران تأکید می‌شود و هدر رفتن فرصتهایی چون مشروطیت و تداوم استبداد به وجود همبستگی میان فرهنگ عمومی و نظامهای سیاسی و استمرار مؤلفه‌های استبدادی در فرهنگ عمومی منتسب می‌گردد.

در فصل اول از بخش دوم، نویسنده به بررسی اوضاع عمومی اجتماعی ایران در اواخر قاجار می‌پردازد. تنها نکته قابل ذکر این فصل ناظر به موقعیت گروههای اجتماعی این دوران از جمله عهدناصری و اشاره به این نکته است که در این دوران هیچ گروه یا طبقه اجتماعی، هویت مستقل و رسمیت یافته‌ای نداشته و همه گروهها از حقوق اجتماعی محروم بودند. در فصل دوم با عنوان موقعیت نیروهای اجتماعی در اواخر دوران قاجار به صورت جزئی‌تر به بررسی رابطه نیروهای اجتماعی با حکومت و حاکمان قاجار پرداخته است.

وی در ابتدا به رویداد مهم نهضت مشروطیت و مقدمات فکری و پیشینه فرهنگی و اجتماعی وقوع آن توجه نشان می‌دهد. موضوع دیگری که در این فصل مورد توجه

کتاب از یک پیشگفتار، سه بخش، هشت فصل و یک فصل نتیجه‌گیری فراهم آمده است. نویسنده در پیشگفتار کتاب به معرفی رشته جامعه‌شناسی سیاسی پرداخته است. به گفته وی موضوع این رشته مطالعه و بررسی «ترتیبات نهادینه شده خاص» بین دولت و جامعه است. این رابطه در دوران جدید مبتنی بر مفاهیم و ارزشهایی چون آزادی، عدالت و برابری است.

نویسنده هدف کتاب را بررسی دوره پهلوی اول از منظر اندیشه‌های جدید برخاسته از ایده جامعه مدنی و صور میانجی و شناسایی گروههای مستقلی می‌داند که توانایی ایجاد توازن میان دولت و مردم را دارند. نیروهای اجتماعی، حکومت، عرصه عمومی و تشکلهای واسط از مفاهیم محوری کتاب‌اند. نیروهای اجتماعی طبق تعریف نویسنده عبارت‌اند از مجموعه طبقات و گروههایی که بر زندگی سیاسی به معنای کلی آن تأثیر می‌گذارند و مرکب از افرادی است که دارای اشتراکات اجتماعی، اقتصادی، ارزشی فرهنگی و صنفی‌اند و به مشارکت در حیات سیاسی علاقه دارند، لذا به سازماندهی خویش پرداخته و آماده کنش سیاسی می‌شوند. حکومت نیز قدرت عمومی مستقر و مستمری است که در ایران دوران پهلوی اول دارای ارکانی چون ارتش بوروکراسی و شاه است. عرصه عمومی نیز به گفته نویسنده شبکه روابط و فعالیتهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی خارج از ساخت قدرت و نهادهای حاکمیت است. و بالاخره مفهوم تشکلهای واسط ناظر به کلیه گروهها و سازمانهایی است که در عرصه عمومی فعالیت می‌کنند و دارای دو ویژگی‌اند: الف - استقلال از قدرت سیاسی، ب - خدمت به منافع اعضا.

در فصل اول از بخش نخست کتاب نویسنده به بررسی صور مختلف روابط حکومت و نیروهای اجتماعی از منظر تئوریک پرداخته است. با توجه به هدف کتاب مبنی بر بررسی رابطه دولت استبدادی با نیروهای اجتماعی، نویسنده به ریشه‌های شکل‌گیری این نوع رژیم در اروپا می‌پردازد از جمله به تبیینهای مارکس و انگلس استناد می‌کند که دولت مطلقه را محصول مرحله انتقالی در فاصله زوال طبقات فئودالی و

## تشکیل انجمنهای متعدد نسوان در تهران و شهرستانها در جریان مشروطیت، بیانگر هویت یابی سیاسی - اجتماعی زنان است

### آگاهی به منافع مشترک و تلاش هدفمند برای حفظ این منافع، عنصری ضروری است که یک طبقه اقتصادی در خود را به یک نیروی اجتماعی و طبقه برای خود تبدیل می کند

در فصل سوم از این بخش، موضوع زنان و دولت رضاخان بررسی می شود. باتوجه به سیطره فرهنگ مردسالار و حاشیه نشینی زنان، جنبش مشروطیت و توسعه نظام آموزشی موجب تغییر در این وضعیت شد. تشکیل انجمنهای متعدد نسوان در تهران و شهرستانها در جریان مشروطیت، بیانگر هویت یابی سیاسی - اجتماعی زنان است. نویسندگان با اشاره به برنامه های رژیم رضاشاه در خصوص زنان به ویژه طرح کشف حجاب تأکید می کند که این برنامه ها «بدون در نظر گرفتن ساختار اجتماعی و بافت فرهنگی اجرا و اعمال می شدند.» و چنین نتیجه می گیرد که مناسبات دولت رضاشاه با زنان قاعده مند نبوده است.

در فصل چهارم از این بخش رابطه رضاشاه با احزاب سیاسی بررسی شده است. رضاشاه در ابتدای امر با اتکاء به سازمان حزب تجدد به توسعه قدرت خود پرداخت ولی با استقرار کامل قدرت خویش به سرکوب احزاب مبادرت ورزید.

فصل پنجم معطوف به بررسی عملکرد کارگران و اصناف در دوره رضاشاه است. با وجود اینکه برنامه صنعتی سازی رژیم موجب تکوین نیروی کارگری در شهرها شد، ماهیت مطلقه بودن قدرت رژیم مانع از سازمان یابی نیروی کار به عنوان یک بازیگر سیاسی می شد. به همین سبب سبب رفتار رژیم با اصناف نیز سرکوبگرانه بود.

در فصل نتیجه گیری نویسندگان با مرور مباحث کتاب، چنین نتیجه می گیرد که رابطه رضاشاه با نیروهای اجتماعی رابطه ای «غیرقابل پیش بینی و گاه طنز آلود» بوده است. در ادامه نویسندگان به تحولاتی که در نتیجه برنامه نوسازی رژیم به وقوع می پیوندد، از جمله پیدایش طبقه متوسط شهری، توسعه بوروکراسی دولتی و تحول در نظام قضایی توجه نشان می دهد. به اعتقاد وی و البته از قول برخی نظریه پردازان امحاء نهادهای مدنی مستقل در حوزه های مختلف در دوره رضاشاه که متأثر از «ضرورت های اقتصادی سرمایه داری جهانی» به ایران تحمیل شده بودند، از رشد سرمایه داری داخلی ممانعت به عمل آورد.

نکته جامعه شناسختی مهمی که از سوی نویسندگان محترم چندان بسط داده نشده، یکی تحلیل تلاش حکومت مطلقه رضاشاه برای تغییر در پایگاه اجتماعی خویش و نیز تحقق قدرت مطلقه نوساز است و دیگری ضرورت های ساختاری، فرهنگ سیاسی نخبگان و عوامل دیگری که در مجموع به عنوان موانع توسعه سیاسی ایران عمل کرده اند. علاقمندان به این بحث می توانند به کتاب موانع توسعه سیاسی ایران نوشته دکتر بشیریه مراجعه کنند.

قرار گرفته است «احزاب سیاسی» است که در فاصله زمانی مشروطیت تا کودتای ۱۲۹۹ تکون یافتند اما همانند سایر گروه های اجتماعی در مراحل اولیه رشد خود قرار داشتند، لذا در فعالیتهای سیاسی شرایط یک نظام حزبی دموکراتیک را رعایت نمی کردند. همین ناتوانی در پی افکندن قواعد بازی دموکراتیک و پیشبرد پرونده نوسازی جامعه موجب فراهم شدن زمینه های مساعد برای استقرار رژیم سرکوبگر رضاشاهی شد. نقص این فصل غفلت از تبیین علل توقف در روند دموکراتیزاسیون جامعه ایران و استقرار حکومت مطلقه رضاشاه است.

بخش سوم شامل دو فصل است. در مقدمه این بخش، تلاش می شود تا تعریفی عمومی و کلی از نیروهای اجتماعی که «فارغ از پیچیدگیهای مفهومی» باشد ارائه گردد. مطابق تعریف دکتر بشیریه دو ویژگی از نیروهای اجتماعی برجسته می شود، یکی خصلت سیاسی آنها و دیگری عنصر آگاهی. اما به عقیده نویسندگان تعریف بشیریه فاقد توجه به عنصر «کنش سیاسی ارادی» از طرف این نیروهاست. به نظر او نیروهای اجتماعی عبارت از دسته ها یا گروه هایی از مردم است که در وضعیت خاص با هویتی واحد متشکل شده به منظور تحقق منافع و تقاضاهای خویش عمل می کنند. نویسندگان در ادامه به بررسی چهار گروه روحانیت، روشنفکران، زنان و احزاب پرداخته است.

فصل اول از بخش سوم معطوف به بررسی روابط روحانیت با رضاخان است. این روابط در سه سطح و زمینه قابل بررسی است: رویکرد شخصی رضا شاه به مذهب، روابط رضاشاه با روحانیون و دینداران و بالاخره رابطه رضاشاه با انجمنها و گروه های مذهبی، نویسندگان از رابطه رضاشاه با علما به عنوان یک شاخص در سنجش میزان پایداری او به دین و تغییر رفتار وی استفاده می کنند. به اعتقاد وی «هرچه ارتباط شاه با روحانیون خصمانه می شود، التزام او به شعائر دین کم رنگ تر از پیش می شود.»

موضوع فصل دوم از بخش سوم بررسی رابطه روشنفکران و رضاخان است. نویسندگان مهم ترین مؤلفه در تعریف روشنفکر را روحیه نقادی و پرسشگری و گرایش به مبارزه با قدرت مستقر می داند و گسترش روشنفکران را محصول اقدامات رضاشاه در زمینه بسط نظام آموزشی جدید به شمار می آورد. تا قبل از روی کار آمدن رضاشاه تعداد روشنفکران اندک و متعلق به طبقات ممتاز جامعه بودند. فقدان پایگاه اجتماعی محکم، ضعف نشریات، پیشبرد پروژه نوسازی از سوی رژیم و... به عنوان علل شکست روشنفکران در مبارزه علیه رژیم به شمار آمده اند.